

برخی از مختصات زبانی در اشعار امیرمعزی

رحیم عبداللهی^۱

^۱ گروه زبان ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

چکیده

مقاله فرارو با عنوان «برخی از مختصات زبانی در اشعار امیرمعزی» در حوزه شناخت امیرمعزی و خوانش شعر این شاعر فراموش شده به رشته تحریر درآمده است. امیرمعزی، شاعر اواسط سده پنجم و اوایل قرن ششم هجری است که اشعارش علاوه بر فصاحت و جزالت در بررسی سبک شعری عصر سلجوقی دارای اهمیت شایانی است؛ از حیث بررسی پیشرفت غزل سرایی - با توجه به کوششی که او در سرودن غزل‌های نغز داشته است - و همچنین اشتهال بر وقایع تاریخی آن عصر دارای اهمیت است. امیرمعزی شاعری صاحب سبک بوده، اشعارش دال بر مهارت والای اوست. به همین جهت شناخت شعر وی می‌تواند در بررسی و تحلیل سبک‌شناسی شعر فارسی در عصر سلاجقه مؤثر باشد و از سوی دیگر روزنه دیگری برای شناخت این شاعر و سبک ادبی رایج در عصر وی باشد. سؤال اصلی تحقیق این است که آیا در دیوان امیرمعزی عناصر زبانی سبکی، همسان و همانند سبک خراسانی است یا خیر؟ پاسخ احتمالی و فرضیه‌های این تحقیق بدین شرح است که عناصر سبکی امیر معزیشیبه عناصر سبکی، سبک خراسانی است.

این مقاله در نظر دارد به بررسی کیفی و ویژگی‌های زبانی این شاعر بپردازد و با ارائه شواهد فراوان نشان دهد که داوری برخی از نقادان و محققان بخصوص متأخرین در مورد این شاعر چندان با واقعیت همخوانی ندارد و تحقیقات اخیر در مورد این شاعر و سبک وی سطحی بوده است.

واژگان کلیدی: امیرمعزی، سبک، ویژگی نحوی، ویژگی صرفی.

مقدمه

محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری شاعر دربار ملکشاه سلجوقی از شاعران صاحب‌نام در پهنه زبان و ادب فارسی است که در اواسط قرن پنجم هجری و اوایل قرن ششم هجری می‌زیسته است. کهن‌ترین مدرکی که به نام و نسب او اشاره کرده است، کتاب چهارمقاله، اثر نظامی عروضی سمرقندی است. با مطالعه دیوان این شاعر معلوم می‌شود که مولد وی شهر نیشابور بوده است:

هر آنکسی که نباشد به شهر و خانه خویش
بود غریب و کند نوحه بر غریب غراب
وداع کن که هم‌اکنون که من بخواهم رفت
گسسته دل ز نیشابور و صحبت احباب
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۴۲ - ۴۳)

دعای خلق نیشابور لشکری است تو را
که نگسلدش همی ساعتی نفر ز نفر
یکی منم که دعاهاى تو عشیرت من
چو قل هو الله والحمد کرده‌اند از بر
(همان: ۲۲۸)

تاریخ تولد امیرمعزی حوالی سال‌های (۴۴۵ تا ۴۵۰ ه.ق) است. در مورد سال‌مرگ امیرمعزی نیز به‌مانند تاریخ تولد وی اقوال گوناگونی وجود دارد. برخی از تذکره‌نویسان تاریخ وفات او را (۵۱۸ تا ۵۲۰ ق) نوشته‌اند. مؤلف کتاب راحه الصدور تاریخ فوت او را (۵۴۲ ه.ق) می‌داند (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۴).

درباره شهرتش در چهار مقاله آمده است: «از عذب‌گویان و لطیف طبعان عجم یکی امیر الشعرا معزی بود که شعر او در طلاوت و طراوت به غایت است و در روانی و عذوبت به نهایت» (همان: ۵۴).

در لباب الالباب: «گویند سه کس از شعرا در سه دولت اقبال‌ها دیدند و قبول‌ها یافتند؛ چنانکه کس را آن مرتبه نبود. یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملکشاه» (عوفی، ۱۳۸۹: ۴۴۶).

معزی نه تنها در دوره خود دارای شهرت بوده بلکه از دیدگاه منتقدان و اساتید ادبی معاصر نیز سخن او از ارزش والایی برخوردار است؛ در کتاب تاریخ ادبیات، او مقدم شاعران پارسی‌گوی است. شعر او عذب، مطبوع و سلیس مصنوع است و در نوبت بیان اطفال بلاغت به حد بلوغ رسید (صفا، ۱۳۶۸: ۵۱۳). و به استادی و عظمت مقام ستوده شده این سخن به ظاهر ساده، متضمن معانی متعددی است که مهمترین آنها دلالت آن بر توانایی و شهرت امیر معزی در شعر سرایی است. امیر معزی علاوه بر شاعری، نقاد آثار دیگران بوده و داستانهای زیادی وجود دارد که معزی سخن افرادی مانند نظامی عروضی و سایر شاعران دربار را نقد کرده است (نظامی عروضی، ۱۳۸۰: ۶۵). پس نقادی او نشان از درست بودن سخنش هم دارد.

حمیدی شیرازی (۱۳۳۶: ۳۹) وی را گوینده‌ای ورزیده خوانده است و شادروان عباس اقبال آشتیانی در مقدمه کوتاه خود بر دیوان امیر معزی معتقد است که معزی به تمام معنی شاعر است و کلام وی مقرون به فصاحت و بلاغت است.

مرحوم استاد علامه همایی (۱۳۷۹: ۲۰۶) تأکید داشتند: «...فرخی و ظهیر فاریابی و معزی هم شعرای درباری بودند، اما لطف طبع را در تغزل‌های شیرین و دلکش نشان می‌دادند...».

بالین حال شفیعی کدکنی (صور خیال، ۱۳۷۲: ۶۲۷) معتقد است: «شعر او فقیرترین شعر روزگار است». همو در صفحه ۶۲۶ منبع فوق تأکید می‌کند: «او را باید نماینده تمام عیار انحطاط شعر فارسی - از نظر تصویر - در پایان قرن پنجم دانست».

دیوان این شاعر در هیچ یک از عرصه‌های مختلف ادبی مورد بررسی و کنکاش قرار نگرفته است؛ شاید دلیل اصلی این بی‌توجهی، گرایش شدید امیر معزی به مدح شاهان و وزرای سلجوقی باشد. با این حال جستجو در عرصه‌های مختلف اندیشه و فضای فکری او ایجاب می‌کند تا به بررسی خصوصیات زبانی او پرداخته شود.

سبک معزی

خاصیت عمده شعر معزی سادگی آن است. معزی معانی بسیار را در الفاظ ساده و خالی از تکلف ادا می‌کند و قوت طبع او در آوردن عبارات سهل و بدون تعقید و ابهام از قدیم مورد توجه ناقدان سخن بوده است.

اگرچه در تغزلات و غزل‌های او طراوت تغزل‌های فرخی دیده نمی‌شود لیکن به‌رحال کوششی که او در سرودن غزل‌های نغز به‌کار برده مسلماً وسیله مؤثری در پیشرفت فن غزل‌سرایی شده است. بعضی از قصاید معزی که ما به نقل آن‌ها مبادرت خواهیم کرد افکار کاملاً تازه‌ای نسبت

به پیشینیان دارد و این درجه ابتکار و علاقه او را به آوردن مضامین و مطالب بدیع می‌رساند. در شعر او فقط به مدح و غزل باز نمی‌خوریم بلکه گاه از وعظ و اندرز و توحید و حکمت هم اثری می‌یابیم.

مطالعه دیوان‌های شعرای اولیه سبک خراسانی نشان می‌دهد که گرایش عمده به قالب قصیده است. در دیوان امیرمعزی این گرایش با توجه به آمار بالای غزل‌های به‌کاررفته در دیوان؛ یعنی ۵۹ غزل در برابر ۴۶۱ قصیده بیانگر افزایش چشمگیر غزل و تمایل به استفاده از این قالب را نشان می‌دهد. غالب محققان تأثیر چشمگیر امیرمعزی را بر سیرتطور و تحول قصیده به غزل نادیده گرفته‌اند، امیرمعزی را می‌توان به شهادت دیوانش یکی از بنیان‌گذاران غزل در ادب فارسی دانست. این ادعا تنها به دلیل آمار غزل‌های وی نیست؛ بلکه از لحاظ داشتن ویژگی‌های غزل نیز می‌توان بر این ادعا استدلال آورد. در غزل‌های وی ستایش خرد دیده نمی‌شود و به جای آن از عشق ستایش می‌شود:

ماهر و یا ز غم عشق نگه‌دار مرا مگذر از بیعت دیرینه و مگذار مرا
(امیرمعزی ۱۳۸۵: ۶۶۸)

مناعت و غرور عاشق جای خود را به زبونی می‌دهد:

چند گویی که به یک بار زبون گیر شدی من زبونم تو زبان‌گیر مپندار مرا
(همان: ۶۶۸)

اعتدال در اغراق جای خود را به غلو و مبالغه می‌دهد:

بر زمین هرکس خبر دارد که ماه و آفتاب سجده بردند از فلک دیدار آن بت روی را
(همان: ۶۶۸)

شادی گرایی جای خود را به غم گرایی می‌دهد:

دل‌م را یاری از یاری ندیدیم غم‌م را هیچ غم‌خواری ندیدم
(همان: ۶۷۵)

چون دگرگونی پذیری در تمام عوامل شعر به مناسبت سیر تدریجی محیط رفته‌رفته و به‌مرور صورت می‌گیرد برخی شاعران مانند معزی، عبدالواسع جبلی، عمادی شهریار در نیمه نخست قرن ششم، پیشرو غزل‌سرایان قرن هفتم در ترک اوزان کوتاه و خفیف بوده‌اند (صبور، ۱۳۷۰: ۳۹۵)

مهم‌ترین نکته‌ای که در شعر معزی مورد توجه شاعران دوره‌های بعد بوده، قدرت او در کار مداحی است. معزی شاگرد راه عنصری است، اما قدرت عنصری را در کار سود جستن از «فن» و «صنعت» ندارد (سبحانی، ۱۳۸۶: ۲۰۶).

قصاید معزی مشحون از انواع و اقسام و اصناف مدایح است. این مدایح می‌تواند شامل فتوحات، وصف مجالس، مدح وزرا و عامل و قاضیان و.. باشد. مثال بارز آن فتح سمرقند به دست ملک‌شاه سلجوقی است که با مطلع ذیل آغاز می‌شود:

خدای هر چه دهد بنده را ز فتح و ظفر به دین پاک دهد یا به عقل یا به هنر
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۲۵۵)

و یا مدح خواجه نظام‌الملک طوسی که وزیر آلب ارسلان بوده است اشاره نمود:

شده‌ست باغ پر از رشته‌های در خوشاب شدست راغ پر از توده‌های عنبر ناب
(همان: ۴۵)

و یا قصیده ذیل که در مدح شرف‌الملک ابو سعد محمد بن منصور صاحب دیوان استیفا در عهد ملک‌شاه با مطلع ذیل:

به فال فرخ و عزم درست و رأی صواب سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب
(همان: ۴۲)

از آنجایی که معزی ملک‌الشعرای دربار بوده است قصاید متعدد در فتوحات پادشاه، وزرا و صاحب‌منصبان عصر خویش به یادگار گذاشته است. زیرا این دوران مصادف با کشورگشایی و لشکرکشی‌های متعدد بوده است. او جزو شاعرانی است که در مجموع، در مدیحه‌سرایی اعتدال را رعایت کرده است.

نمونه‌ای دیگر از اشعار امیرمعزی، اشعار مرثیه‌سرای است. «رثا یا مرثیه بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت خویشاوندان و یاران و اظهار تأسف و تألم بر مرگ پادشاهان و صدور و اعیان و سران قوم و ذکر مصائب پیشوایان دین و ائمه اطهار و مخصوصاً

حضرت سیدالشهدا و شهدای کربلا و شمردن مناقب و فضائل و مکارم و تجلیل مقام و منزلت شخص متوفی و بزرگ نشان دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتمزدگان به صبر و سکون و معانی دیگر از این قبیل سروده شده است» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۷۴).

قالب شعری گزینش شده امیرمعزی برای این محتوا، قالب قصیده است. امیرمعزی دو قصیده پرسوز در باره سلطان ملکشاه و وزیرش یعنی خواجه نظام الملک سروده که «اگرچه به پایه مرثیه فرخی در سوگ سلطان محمود نمی رسد اما در نوع خود خالی از تأثیر و لطف بیانی نیست و می توان آن را بعد از مرثیه فرخی در ردیف بهترین مراثی تشریفاتی به شمار آورد» (همان: ۸۱). اینک مطلع قصیده ای که در رثای ملکشاه سروده شده است:

شغل دولت بی خطر شد کار ملت با خطر تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
(همان: ۳۶۱)

و مطلع قصیده ای که در رثای خواجه نظام الملک طوسی سروده شده است:

کی توان گفتن که شد ملک شهنشه بی نظام کی توان گفتن که شد دین پیمبر بی قوام
(همان: ۴۲۴)

علاوه بر مرثیه امیرمعزی قصیده ای در جمع تعزیت و تهنیت به مناسبت فوت فخرالملک و تهنیت فرزندش قوام الملک بر وزارت دارد که این گونه آغاز می گردد:

گر ز حضرت به سوی خلد برین رفت پدر گشت چون خلد برین حضرت از اقبال پسر
(همان: ۳۶۷)

نکته مهم در سرایش مراثی امیرمعزی ذکر این نکته است که وی، آسمان را مورد خطاب قرار می دهد و از بیداد آن می نالد. در مرثیه خواجه فخرالملک می سراید:

ای سپهر بی وفا باز یگری دانی مگر کز شگفتی هر زمانی بر مثال دیگری
(همان: ۶۳۷)

یکی دیگر از خصوصیات مراثی خصوصاً در دیوان امیرمعزی «پیروی از یک شیوه خطابی است که در تحریک احساسات و تشحیذ عواطف اثر فراوانی دارد. شاعر گاه چرخ دوار و روزگار کج مدار را مورد عتاب قرار می دهد و از جفای آن می نالد و زمانی با گمشده و از دست رفته خویش به طریق زندگان آغاز سخن می کند و کلمات شورانگیزی بر زبان می راند. وقتی نیز خاک تیره را مخاطب می سازد و آنچه مناسب این مقال است» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۱۰۴). می گوید:

ای زمین اندر کنارتو همی دانی که کیست نیک بنگر تا که را داری در آغوش و کنار
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۳۲۶)

مناظره از دیگر انواع ادبی است و «بر شعری اطلاق می شود که شاعر در ضمن آن، دو چیز یا دو کس را در برابر هم قرار می دهد تا با یکدیگر بر سر موضوعی گفتگو نمایند و یا از جهاتی خود را بر حریف رجحان نهند آنگاه در پایان شعر یکی را بر دیگری غالب می گرداند و نتیجه ای را که می خواهد می گیرد» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۴۲)

در ادبیات و شعر فارسی آغازگر این نوع ادبی را اسدی طوسی می خوانند. امیرمعزی نیز در این نوع ادبی طبع آزمایی کرده است؛ قصیده ای کامل وصف مناظره بین عقل و خود اوست که با این مطلع آغاز می گردد:

گفتم به عقل دوش که یا احسن الصور گفتا چگونه یافتی از حسن من خبر
(همان: ۳۴۲)

و دیگری مناظره و گفتگو بین خود و معشوق است که با این بیت آغاز می شود:

گفتم مرا بوسه ده ای ماه دلستان گفتا که ماه بوسه کرا داد در جهان
(همان: ۵۲۲)

و دیگر قصیده گفتگوی بین کلک و تیغ است که آغازگر آن:

آهن و نی چون پدید آمد ز صنع کردگار در میان کلک و تیغ افتاد جنگ و کارزار
(همان: ۲۱۲)

برخلاف نظر منتقدان ادبی و با مطالعه دیوان این شاعر، مشخص می‌گردد که وی شاعری ستایشگر و مداح صرف نبوده؛ بلکه با توجه به عصری که در آن می‌زیسته، ناچار به ستایش و مدح حاکمان روزگار پرداخته است. امروزه روز نیز مشاهده‌گر و ناظر این واقعیت هستیم که قدرت در مشروع‌ترین شکل خود نیازمند ستایش و مدح است و هیچ سیستم حکومتی گریزی از همراهی ارباب اندیشه و هنر ندارد و حاکمان نیز دم را غنیمت شمرده و از شاعران و راویان آنان همانند دستگاه تبلیغاتی بهره‌ها برده‌اند. از سوی دیگر امیرمعزی بارها در دیوان خود در مقام سرزنش به خود می‌گوید:

چند خوانم مدح مخلوقان ز بهر جاه و مال	چند گویم وصف معشوقان و نعت زلف و خال
گاه آن آمد که گویم مدتی از بهر دین	آفرین و شکر و توحید خدای لایزال
گر کنی بر خویشتن مدح و غزل گفتن حرام	گردد از توحید گفتن شعر تو سحر حلال

(همان: ۳۹۷)

شاعر بی چشمداشت مزد و منتی به سائقه عقاید خود و شاید به منظور سبک کردن بار گناهای که از مداحی هر کس و ناکس بر دوش وجدان وی سنگینی می‌کند به سرودن شعرهایی در ستایش اولیای دین و توحید باری تعالی و نظایر آن می‌پردازد. در دیوان امیرمعزی گاه‌گاه به چنین قصیده‌هایی برمی‌خوریم مانند چکامه‌ای بدین مطلع:

ذوالجلال است آنکه در وصف جلالش بار نیست
هر چه خواهد آن کند کاری براو دشوار نیست

(همان: ۱۰۸)

و نیز

آن خداوندی که او بر پادشاهان پادشاست
مستحق عدت و مجد و جلال و کبریاست

(همان: ۱۰۹)

قصیده ذیل نیز که در آن به قصه مرگ پسر مجیرالدوله اردستانی اشارت رفته با توحید و تفکر در مظاهر قدرت خداوندی آغاز شده است:

بنگر این پیروزه گون دریای ناپیدا کنار
بر سر آورده ز قمر خویش در شاهوار

(همان: ۳۲۵)

این قصیده را نیز معزی در توحید سروده است:

چند خوانم مدح مخلوقان ز بهر جاه و مال
چند گویم وصف معشوقان و نعت زلف و خال

(:امیرمعزی، ۱۳۸۵، ۳۹۷)

دیدگاه امیرمعزی در رابطه با منجی، دیدگاه قریب به اتفاق اهل تسنن است؛ یعنی او نیز همانند اهل تسنن و اهل تشیع اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (ع) دارد. در دیوان امیرمعزی به حضرت مهدی و دجال اشارات ذیل وجود دارد:

تو آن کسی که چو مهد ملوک مهدی‌وار
همی نظام دهی عالم مه‌مهد را

(همان: ۲۶)

اگر چو مار بداندیش تو برآرد سر
ازو دمار برآری چو مهدی از دجال

(همان: ۳۹۱)

عیسی چو بیاید بشود آفت یا جوج
مهدی چو بیاید برود فتنه دجال

(همان: ۳۹۶)

چو نصرت آمد آسب نبود از دشمن
چو مهدی آمد تشویش نبود از دجال

(همان: ۴۰۰)

گر در زمان مهدی ایمن شود جهان
امروز ایمنست جهان در زمان تو

(همان: ۵۹۱)

بر تخت پادشاهی دارد همی نیابت
فرش ز فرّ مهدی عدلش ز عدل عیسی

(همان: ۶۰۸)

گر راست خواهد کردن مهدی همه جهان
مهدی تویی و راست جهان در زمان توس

(همان: ۹۴)

با توجه به ابیات مزبور، چهار موضوع کلی را می‌توان استنباط کرد: ظهور مهدی سلام‌الله‌علیه، حضور عیسی علیه‌السلام و فتنه دجال و آفت یاجوج و مأجوج. البته در یک بیت مقابله با دجال به حضرت مهدی علیه‌السلام و در جای دیگر به حضرت عیسی علیه‌السلام نسبت داده شده است و این البته اضطراب روایات عامه را در این مورد نشان می‌دهد. (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

آنچه در دیوان امیرمعزی دارای بیشترین ارزش است، رعایت ادب و دوری از فساد اخلاقی و زبانی است به گونه‌ای که در سراسر دیوان این شاعر حتی یک بیت نمی‌توان یافت که شاعر در آن کسی یا شغلی را هجو کرده باشد.

ویژگی‌های عمومی صرفی و نحوی

۱. ویژگی‌های نحوی

۱-۱. افزودن «ی» به صفت‌های متوالی

نگاری کشی خوش لبی ماهرویی بتی دلبری دلکشی دلسستانی
(همان: ۶۲۲)

جام زرین تو پر گشته ز یاقوت روان ساقی بزم تو یاقوت لبی سیم‌بری
(همان: ۶۲۰)

۲-۱. مطابقت عدد و معدود در جمع مانند :

چرخ چون تو به صد هزار قران نماید به صد هزار قرون
(همان: ۴۸۹)

۳-۱. مفعول بعضی از افعال متعدی در این دوره با «را» به کار می‌رفته و امروز به جای «را» حرف «به» یا «از» یا «برای» به کار می‌رود:

ای آنکه به مدح تو مرا هست تقرب وی آنکه به شکر تو مرا هست تولا
(امیرمعزی ۱۳۸۵: ۱۸)

اینجا نه حشمت است مرا و نه نعمت است جایی روم که حشمت و نعمت بود مرا
(همان: ۱۹)

۴-۱. استعمال «یکی» به جای علامت نکره:

ز جام توسست یکی قطره چشمه حیوان ز تیغ توسست یکی شعله آذر خراد
(همان: ۱۲۳)

۵-۱. آوردن مصدر تام بعد از فعل باید

گر به زر باید خریدن گوهر دریا و کان گوهر مدح و ثنای تو به جان باید خرید
(همان: ۱۲۲)

۶-۱. مطابقت مسندالیه و مسند از نظر جمع:

همچون بنات نعش‌اند از هم‌گسسته اکنون قومی که بر خلافت بودند چون ثریا
(همان: ۵)

سپاه او همه بودند شیران و جهانگیران ظفر بر تیغشان عاشق هنر بر طبعشان مفتون
(همان: ۴۶۴)

۷-۱. استفاده از «را» به جای حرف اضافه

سقف ایوان را عمدادی برج فرمان را نجوم درج دانش را نگاری درج بخشش را گهر
(همان: ۲۴۲)

بود ملک را دولتش قهرمان بود جواه را خدمتش کیمیا
(همان: ۲۵)

- توویی صاحب سود را مقتدی
(همان: ۲۵)
- ۸-۱. فاصله افتادن بین فعل و پیشوند فعل
ور حاسدی ملام کند مر ترا همی
سعادت همی زو سستاند مدد
مدح تو بنگارم همی شکر تو بگزارم همی
۹-۱. تکرار حرف اضافه
به گاه حمله به چرخ اندر افکند آشوب
به چشم اندر همه سوزن به حلق اندر همه نشتر
هست هجر تو به وصل اندر چو بیم اندر امید
۱۰-۱. پس از اسم هایی که پس از بسا می آید الفی می افزوده اند:
بسا کسا که همی گفت شیر شرزه منم
ای بسا قامت با به شکل الف
۱۱-۱. کاربرد «هیچ» در جمله های مثبت
تا ازیشان هیچ شاه و هیچ خسرو دردو سال
۱۲-۱. تکرار کلمات
خار از محبت تو شود چون شکفته گل
می خوراند بوستان با دوستان هنگام گل
۱۳-۱. تکرار حرف ندا
ای بسا حصنا که از کین تو شور و شر نمود
خدا یگانا شاها مظفر را ملکا
خسروا شاها نهایت نیست آثار ترا
خسروا شاها جهاندارا سپهدار تو هست
۱۴-۱. آوردن «مر» قبل از اسمی ای که می توانند پس از آن حرف «را» قرار بگیرد
- تو می ستان و باک مدار از ملام او
(همان: ۵۹۱)
- کفایت همی زو فرایند بها
(همان: ۲۵)
- وز فر تو دارم همی تن بی الم دل بی حزن
(همان: ۵۲۵)
- به وقت پویه به خاک اندر آورد زلزال
(همان: ۳۹۴)
- به مغز اندر همه گرمی به قلب اندر همه سرما
(همان: ۲۴)
- هست وصل تو به هجر اندر چو سود اندر زیان
(همان: ۵۰۲)
- کنون ز بیم تو بیچاره تر ز روباه است
(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۶۴)
- که شود پیش تو به صورت نون
(همان: ۴۸۹)
- کرد چندین فتح گوناگون به شمشیر و سنان
(همان: ۵۸۵)
- گل با عداوت تو شود چون خلنده خار
(همان: ۲۸۱)
- خوش بود هنگام گل با دوستان در بوستان
(همان: ۵۸۴)
- باز گشت آخر به ملک دولت او شور و شر
(همان: ۳۲۱)
- ز باختر خبر فتح تسست تا خاور
(همان: ۲۵۷)
- کاندر آثار تو دریای سخن بی معبرست
(همان: ۸۰)
- بوستان دولت و ملک ترا همچون شجر
(همان: ۲۶۳)

چو بهمن مر او را دو صد خادم است	چو نوذر مر او را دو صد چاکرست (همان: ۱۰۷)
دولت تورا ندیم و اتابک تورا وزیر	آن مر تورا برادر و این مر تورا پدر (همان: ۲۱۱)
مر دشت را ز سبزه بپوشید پیرهن	مر کوه را ز لاله برافگند طیلان (همان: ۴۷۹)
یک‌شکل او مدور و یک‌شکل او دراز	چون پاره‌پاره ابر سیه پیش آفتاب (همان: ۴۲)

۱-۱۵. مکرر آوردن قید:

۲. ویژگی‌های صرفی

۱-۲. کاربرد واژه‌ها در معانی مخصوص که به تدریج آن معنی‌ها متروک شده اما واژه‌ها باقی مانده و در معانی دیگر به کار رفته است. مانند: رنگ: سود و منفعت یا نصیب و قیمت است.

مگر چو پرده شرم از میانه بردارد	مرا از آن لب یاقوت رنگ باشد رنگ (همان: ۳۸۷)
---------------------------------	--

گونه: رنگ

به گونه رخ او بر سرشک او گفتمی	که بر عقیق پراکنده لؤلؤ لالاست (امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۶۶)
--------------------------------	--

«جادو» به معنی «جادوگر»:

ندارم خواب تا پر خواب دارد نرگس جادو	ندارم تاب تا پرتاب دارد سنبل مشکین (همان: ۵۰۰)
اگر دستان جادو زنده گردد	نیارد کرد با تو مکر و دستان (همان: ۵۸۲)
دو چشم تو هستند فتان و جادو	دل و دین نگه داشت باید ز هر دو (همان: ۵۹۴)

در اعصار بعد «جادو» به معنی «جادوگر» به کار نرفته و معنی اسمی آن باقی مانده است.

دهقان به معنی ایرانی

یکی عزیز و مبارک چو کعبه اسلام	یکی بلند و معزز چو قبله دهقان (همان: ۵۲۹)
طواف حاج کنون گرد قبله تازی است	طواف ماست کنون گرد قبله دهقان (همان: ۵۳۵)

بودنی به معنای مقدر

بودنی بود و قلم رفت و چنان خواست خدا	که ستاند ز یکی ملک و سپارد به دگر (همان: ۳۶۷)
بر حذر خندد قضا چون بود خواهد بودنی	عزم او را من قضا خوانم که خندد بر حذر (همان: ۳۶۹)

دیدن به معنی نگاه کردن به چیزی

ز بهر دیدن گلزار عبهر دیده بگشاید
سرشک ابر نوروزی چکد در دیده عبهر
(همان: ۲۲۹)

وقفست بر دو چیز تو من بنده را دو چیز
بر دیدن تو دیده و بر مدح تو زبان
(همان: ۴۴۲)

صنم به معنای معشوق

صنم من پسری لاله رخ و سیمبرست
سخت زیبا صنم و سخت به آیین پسرست
(همان: ۱۰۳)

می خواه از آن صنم که بناگوش و زلف او
کافور مشکپور و مشک مسلسلست
(همان: ۸۷)

شوخ به معنای گستاخ

شوخوار آن کافراز پیشم برون شد گفتمش
شوخچشمی و نه این چشم از تو کافر داشتم
(همان: ۴۲۴)

این شوخ سواران که دل خلق ستانند
گویی ز که زادند و به خوبی به که مانند
(همان: ۱۶۴)

خواسته به معنای ثروت

هر گنج و خواسته که نهادست در زمین
از بهر تفرقه همه در انتظار اوست
(همان: ۷۸)

گر بود خواسته و عمر گرانیامیه و خوش
خوشتر از عمر گرانیامیه واز خواسته ای
(همان: ۶۸۰)

آگوش به جای آغوش

گرفته صد هزاران کالبد را
به درد و داغ در آگوش و در بر
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۳۰۳)

خسته به معنای مجروح

خضم را کرد خسته پیکان
پیل را کرد کشته زوبین
(همان: ۴۵۹)

دیده ای مرغی کزوتن خسته گرد پیل مست
وز سر منقار او دل خسته گردد شیر نر
(همان: ۲۶۸)

مگر به معنای شاید، اتفاقاً

چرخ می مگر که هستی تابنده و توانا
بحری مگر که هستی بخشنده و توانگر
(همان: ۲۸۴)

مگر زمین فلک است و تویی برو خورشید
مگر جهان عرض است و تویی بر آن جوهر
(همان: ۲۴۴)

۲-۲. تفاوت معانی واژه ها

بعضی واژه ها از نظر معنی با هم متفاوت بوده است و در این دوره به تفاوت معنی آن ها توجه می کرده اند. مانند:
آراستن :

کیست چون او گاه بزم افروختن خورشیدفش
کیست چون او گاه بزم آراستن جمشیدوار
(همان: ۳۳۵)

پیراستن:

بینی آن بت که ز پیراستن طره او
خانه خوشبوی تر از کلبه عطار بود
(همان: ۱۵۱)

۳-۲. بسیاری از کلمات به شکل‌های کهنه در متون آمده است. این صورت‌ها به تدریج متروک شده و صورت‌های تحول یافته و جدیدتری جای آن‌ها را گرفته است، واژه‌های کهنه فارسی مانند چفته (خمیده) ۷ بار، زلفین (دو زلف) ۲۷ بار، پشک (چهار دندان بزرگ پیشین بهایم و سیاع) ۸ بار، ایدون (اینچنین) ۸ بار، مر (از حروفی که گاهی قبل از مفعول بی واسطه و گاهی قبل از فاعل می‌آمده) ۸۲ بار، ایدر (این-جا، اکنون، اینک) ۱۸ بار و کردر (بیابان، زمین سخت و هموار) یکبار در آن به کار رفته است.
مانند:

چخیدن:

کی تواند حاسدی با تو چخیدن خیر خیر
سایه بر دریای چین چون افکند پر ذباب
(همان: ۶۰)

پاداشن

در جحیم او بهر بدخواهان او باد افره است
در بهشت از بهر مداحان او پاداشن است
(همان: ۸۸)

باد افره

در جحیم او بهر بدخواهان او بادافره است
در بهشت از بهر مداحان او پاداشن است
(همان: ۸۸)

دشخوار: دشوار

ستایشی که سبک باشد و خوش و آسان
گران ز بهر چه گویند و ناخوش و دشخوار
(همان: ۲۳۳)

ابا: با

ابا فتوح تو تألیف نکته‌های ظفر
و یا رسوم تو فهرست لفظ‌های جلال
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۳۹۵)

بازارگان: بازرگان

بازارگان تو چو زیارت کند تو را
پر در کنی تو دامن بازارگان خویش
(همان: ۳۷۵)

نبی: قرآن

تا که باشد در نبی نام و نشان آن نبی
کاو پسر را گاه قربان بر گلو سکین نهاد
(همان: ۱۶۳)

شکر تو سائر و مدح تو تو در افواه روان
همچو اخبار نبی باد و چو آیات نبی
(امیرمعزی ۱۳۸۵: ۶۲۶)

خستو: مُقر

بزرگی که آفاق و افلاک و انجم
به جاه و بزرگیش هستند خستو
(همان: ۵۹۴)

هیون

هیونی که گویی بر اعضای او
مفاصل پیوست بی استخوان
(همان: ۵۷۸)

هندوانی: هندی

بسا مخالف دولت که شاه مالش او به تیر و ناوک آن تیغ هندوانی داد
(همان: ۱۳۳)

مروا: دعای نیک

مرغوا بر ولای ششود مروا آفرین بر عدو ششود نفرین
(همان: ۴۶۰)

مرغوا: نفرین

آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا جای شجر گیرد گیاه جای طرب گیرد شجن
(همان: ۵۲۴)

گردنا: سیخ کباب

چون مرغ بر هوا شده بودند کامکار گشتند عاجز از قفس و دام و گردنا
(همان: ۳۴)

تنبل: مکر

تنبل نداشت سود کرا عزم او شکست افسون نداشت سود کرا کین او گزید
(همان: ۱۲۶)

از در: شایسته

روز از در بزمست و شراب از در خوردن هر چند چمن نیست کنون از در دیدار
(همان: ۳۰۵)

انگشت: زغال

چون یخ فسرده گشت و چو انگشت سوخته خون در رنگ مخالف و مغز اندر استخوان
(همان: ۴۶۶)

ایدون: چنین

ایدون گمان برند که او در هنر مگر رسم قباد و سیرت نوشیروان گرفت
(امیرمعزی ۱۳۸۵: ۷۰)

همیدون: این چنین

هرگز چو شاه سنجر شاهی دگر نباشد پاینده باد ملکش تا جاودان همیدون
(همان: ۴۹۱)

بیش: دیگر

متفق گشت کزین بیش ظفر نتوان کرد معترف گشت کزین بیش هنر نتوان کرد
(همان: ۱۷۸)

مانا: همانا

لغوست بریانی با او صور مانی مانا ندهد معنی با او صنم آزر
(همان: ۲۵۸)

کشی: زیبایی

نگاری کشی خوش لبی ماهرویی بتی دلبری دلکشی دلستانی
(همان: ۶۲۲)

فام: پسوند مفید معنی رنگ

شد تیره فام روز گروهی کز ابتدا خنجر به خون ناحق کردند لعل فام
(همان: ۴۱۷)

مهرگان: پاییز

مهرگان بگذار و بگذر تا ببینی در جهان
صد هزاران مهرگان و نوبهار نامور
(همان: ۲۴۳)

چابک: ظریف

گر خوش آیدمی حریفان را به هنگام صبح
خوشتراید چون نگاری چابک و دلبر دهد
(همان: ۱۴۷)

خوب: زیبا

شد کار عجم خوب ز نقش قلم او
جامه ز علم خوب شود نامه ز عنوان
(همان: ۵۷۳)

دانشمند: فقیه

همیشه پنج تن را باد مسکن در سرای تو
ندیم و زائر و مداح و دانشمند و مهمان را
(همان: ۱۰۰)

دیدار: چهره

شاهی که پیش از آدم و دیدار آدمی
دولت همی نمود به دیدار او شتاب
(همان: ۴۸)

تیر: پاییز

پیر شد طبع جهان از گردش گردون پیر
تیر زد بر خیل گرما لشکر سرمای تیر
(همان: ۲۰۴)

سگالیدن: اندیشیدن

کسی که بر تن و بر جان تو سگالد بد
سپهر بر تن و بر جان او کند نفرین
(همان: ۵۶۷)

۴-۲. کاربرد فارسی واژه‌های معرب - کلماتی که بعدها شکل معرب آن در فارسی به کار رفته است:

کنده: معرب آن خندق

افتاده دشمنان تو در کنده سقر
و آسوده دوستان تو در روضه جنان
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۴۸۸)

پیل: معرب آن فیل

خضم را کرد خسته پیکان
پیل را کرد کشته زوبین
(همان: ۴۵۹)

بفگند شیر شوره را چنگال
بشکند پیل مسرت را دندان
(همان: ۵۶۹)

۵-۲. نویسه‌های متفاوت برای یک واژه - گروهی از واژه‌های فارسی به دو شکل نوشته می‌شده‌اند.

نیش به جای نوشت

در حساب عمر تو گردون تفاریقی نبشت
کان تفاریقش فذلک دارد از یوم الحساب
(همان: ۴۷)

تاری به جای تاریک

گر یک زمان به عارض و زلفش نظر کنی
گویی که با قمر شب تاری مقامرست
(همان: ۱۰۷)

شنود و شنیدن

آری چو سخن‌های حقیقی شنود مرد
در گوش نگیرد سخن یاوه و ترفند
(همان: ۱۶۶)

۶-۲. استفاده از انواع «یا»

یای استمرار

پیش تو آمدی به زیارت هزار بار
گر سنگ کعبه راه‌برستی و جانور
(همان: ۱۹۹)

یای وحدت و نکره

گر درخور تو بخت نثاری فرستدی
گردون ستارگان کندی بر سرت نثار
(همان: ۲۶۷)

یای لیاقت

ذات او دانستی امروز و فردا دیدنی
بنده را فردا نظر و امروز علم وانتظار
(همان: ۳۲۶)

یای مصدری

جز جوانمردی و مردی نیست رسم و کار او
کز جوانمردی و مردی آفریدش کردگار
(همان: ۲۶۱)

یای بیان رنگ

گرچه شمشیر تواز سبزی چوساق عبهرست
زردی روی عدو از دیده عبهر دهد
(همان: ۱۴۸)

یای ضمیری

ملک ازملکان بری و آهنگی نه
لشکرشکنی و در میان جنگی نه
(همان: ۷۰۷)

یای نسبی

گر به روم اندر بود پرواز هندی تیغ او
قیصر رومی از آن پرواز ناپروا بود
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۱۲۹)

ای پیش تو حاسدانت را سنگی نه
در جنت تو دشمنانت را رنگی نه
(همان: ۷۰۷)

یای مفعولی

هر آن نفر که ترا بنده و رهی نشدند
به زیر بند تو بندی شدند و زندانی
(همان: ۶۰۲)

یای رابطه:

ملک ازملکان بری و آهنگی نه
لشکرشکنی و در میان جنگی نه
(همان: ۷۰۷)

یای تمنا

ای کاش که قوت من بودی ز دو یاقوتش
تا بر سر چشمم یاقوت نشانستی
(همان: ۶۸۱)

۷-۲. واژه سازی به شیوه ترکیبی که مخصوص زبان فارسی است و ساده‌ترین راه برای گسترش واژه سازی است:
نامدار به جای مسمی

هنر ببايد تا نامدار باشد مرد	گهر ببايد تا قيمتی بود پولاد (همان: ۱۲۲)
جای گیر به معنی مکین	
نیست چون ماحوهری صورت پذیرو جای گیر	تا کند هر ساعت او جانب به جانب انتقال (همان: ۳۹۷)
بنام	
من و او هر دو بنام ایزد روزافزونیم	هر زمان عشق من و خوبی او بیشترست (همان: ۱۰۳)
بآیین	
صنم من پسری لاله رخ و سیمبرست	سخت زیبا صنم و سخت بآیین پسرست (همان: ۱۰۳)
آسمانه به جای سقف	
ور بر زمین به کاخ و سرای تو بنگرند	با آسمان قیاس کنند آسمانه را (همان: ۶۴۵)
بعمدا به جای عمداً	
دانه نارسست سرخ و روی آبی هست زرد	ای عجب گویی بعمدا خون آبی خورد نار (همان: ۲۰۰)
بقصد به جای قصداً	
منت خدای را که به جانم نکرد قصد	تیری که شد به قصد نینداخت از کمان (همان: ۵۰۵)
به مثل به جای مثلاً	
به انتها نتوانم رسید اگر به مثل	به جای هر نفسی باشدم هزار زبان (همان: ۵۳۰)
۸-۲. ساختن حاصل مصدر فارسی از صفت عربی، با افزودن «ی» به آخر آن:	
کریمی	
کریمی کزو محتشم تر ندیمی	نبودست در پیش صاحب قرانی (امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۶۲۲)
صابری	
صابری فرمودم آن دلدار اندر عشق خود	صابری بر باد دادم سر به سر گر داشتم (همان: ۴۲۳)
عاشقی	
زیان است عشق بتان عاشقان را	ندادست کس عاشقی را امانی (همان: ۶۲۲)
بخیلی	
با حسود تو کند خاک لثیمی به نبات	با عدوی تو کند ابر بخیلی به مطر (همان: ۲۰۲)
هزیمتی	
در تور حماییتی شود خان	در هند هزیمتی شود فور (همان: ۳۳۰)

۹-۲. راحت که در معنی صفت به کار برده می‌شد و بعدها یای مصدری به آن افزوده شد:

شد خراسان به سان خلد برین در راحت گشتاد روح امین
(همان: ۴۴۹)

خجل به جای خجالت به کار می‌رفته است.

بسی گلهای رنگین است بر رخسار سیمینش که رنگ و بوی آن گلهای خجل دارد گلستان را
(همان: ۸)

حاجی به جای حاج

دیده بر پایت نهم چونانکه ترسا بر صلیب بوسه بردستت دهم چونانکه حاجی بر حجر
(همان: ۲۴۳)

۱۰-۲. بعضی اوقات صفت‌های نسبی به کار رفته که امروزه متروک شده است:

هنری به معنی هنرمند

تو همه تن هنری و هنر اندر تن مرد هست بایسته چو در تیغ گرانمایه گهر
(همان: ۲۰۲)

غمی به معنی غمگین

گر گیرد این اشکم کمی کی باشمی از غم غمی بر من اگر یک دم دمی یابم ازین علت شفا
(همان: ۳۹)

«بن» نسبت به واژه‌هایی افزوده می‌شد که در دوران بعد آن نوع واژه‌ها متروک شده است، مانند: کهن، مهین و کدامین.

به روز بزم تو گر باز جانور گردند مقدمان جهان سر به سر کهن و مهین
(همان: ۵۴۷)

در کدامین خاطری آید چنین تهذیب شغل از کدامین همتی گنجد چنین ترتیب کار
(همان: ۳۱۹)

چندینی به معنی مقدار زیاد و چند به معنی مقداری

مالش این قوم را گویی خدای دادگر کرد چندینی حوادث در خراسان آشکار
(همان: ۳۰۷)

چو رزم راندی بر کام خوشتن یک چند کنون به بزم دمی چند کام خویش بران
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۴۶۹)

استعمال «هر» با عدد

نآزش هر دو پادشاه بدوست هر دو را مآدر و خداوندست
(همان: ۱۰۱)

شد کفر هر دو ایمان شد درد هر دو درمان شد رنج هر دو راحت شد خار هر دو خرما
(همان: ۸)

۱۲-۲. بسیاری از واژه‌ها با عدد «دو» به صورت تشبیه به کار می‌رفته‌اند که به تدریج متروک شده است:

دو دست جوزا سست و دو پای پروین لنگ دو چشم کیوان کور و دو گوش گردون کر
(همان: ۲۴۵)

۱۳-۲. استعمال فراوان فعل‌های پیشوندی

کشید باز همین وقت لشکری سوی شام بتوخت از دل اعدا به تیغ بران کین
(همان: ۴۷۶)

بر ما به دولت تو در غم فراز شد	بر دشمنان تو در شادی فراز باد (همان: ۶۴۶)
بر خاک بر افتاده به هم موکب ظلم	بر چرخ ایستاده به هم لشکر ضیا (همان: ۱۹)
و گرز آسمان معجز مصطفی	فروآآمده بر کف حیدرست (همان: ۱۰۶)
فروآآورنشش ز کوه بلند	فروافکننشش ز کوه و کمر (همان: ۲۰۶)
۱۴-۲. افزودن «ب» به آغاز بسیاری از صیغه‌های ماضی	
تا از برم آن یار پسندیده برفت	آرام و قرار از دل شوریده برفت (همان: ۶۹۴)
چون این سخن بگفت مرا گشت آشکار	کاو عذر کار خویش همی در میان نهاد (همان: ۱۷۲)
قضا پیامد و آن کارنامه کرد هبّا	قدر پیامد و آن بارنامه کرد هدر (همان: ۲۲۸)
۱۵-۲ به کاربردن افعالی که برخی از معنی‌های قدیمی آنها متروک شده است یا تغییر معنی پیدا کرده‌اند.	
درست شدن: ثابت شدن و محقق شدن	
درست کردن: ثابت کردن	
درست شد که تو داری سعادت ابدی	چو قدرت ازلی عالم آفرین دارد (همان: ۱۷۰)

شعار دانش و معنی درست کرد همی که خواند شعر من اندر شعار فخرالملک

(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۳۸۵)

آمدن: شدن

آن که اندر دولت او مستجاب آمد دعا برتر آمد دولت او از دعای مستجاب

(همان: ۴۹)

- ممال

نخلد ناوک آن نرگس خونخوار دلم تا سلیح دلم آن زلف زره دار بود

(همان: ۱۵۱)

۱۶-۲. بعضی عبارت‌های فعلی با حرف «به» آغاز می‌شده که بعدها متروک شده استمانند:

به حمایت گرفتن:

وگر به عقده راس اندرون گرفت قمر مر اهرمن به حمایت گرفت فرقد را

(همان: ۲۶)

۱۷-۲. گروهی از واژه‌ها که در دیوان امیرمعزی به صورت قید به کار می‌رفته، به تدریج متروک شده است، مانند:

سبک به معنی فوری، آسان و زود

غاشیه بر دوش گیرد بخت پیش او سبک چون مبارک پای بر پشت سبک گام آورد

(همان: ۱۴۵)

خیره

مناز خیره به قومی که پیشتر بودند به شاه ناز کزیشان به ملک بیشترست

(همان: ۷۸)

خیر خیر

کی تواند حاسدی با تو چخیدن خیر خیر سایه بر دریای چین چون افکند پر ذباب

(همان: ۶۰)

راست

بتی که قامت او سرو را بماند راست خمیده زلف گره‌گیر او چو قامت ماست

(همان: ۶۶)

هموار: آسوده

خداوندی که آرام جهان بود درو امید بسته خلق هموار

(همان: ۳۶۳)

صعب

علاج سینۀ من گر چه صعب و دشوارست برآن که خالق خلق است سهل و آسانست

(همان: ۹۴)

سخت

صنم من پسری لاله رخ و سیمبرست سخت زیبا صنم و سخت به آیین پسرست

(همان: ۱۰۳)

نیک

اندر سپاه شاه جهان بیش از دو تن
گر نیک بنگرند کم از صد هزار نیست
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۷۵)

عیان

فتح‌هایکسر خبر گشته است و فتح تو عیان
مرد دانا تا عیان باید کجا جوید خبر
(همان: ۳۲۱)

یقین

هر آن که علم یقین از کلام او بشنید
یقین بدان که بیند به عین عین یقین
(همان: ۴۳۸)

۲-۱۸. به کار بردن افعالی که امروزه متروک شده‌اند:
داستان زدن:

سَخا را به خورشید و دریا و ابر
همی زد خرد پیش ازین داستان
(همان: ۵۷۸)

رقم کردن:

ای ماه بر رخم ز بنفشه رقم مکن
اشکم چو رنگ خویش چو آب بقم مکن
(همان: ۶۴۴)

پناه کردن:

ایزد چو در جهان به عنایت نگاه کرد
جاهش جهان و خلق جهان را پناه کرد
(همان: ۶۴۴)

تیمار خوردن

اگر چه وسوسه بر دل ز عشق دارم صعب
دلیم ز وسوسه عشق کی خورد تیمار
(همان: ۳۴۷)

صفت کردن

اگر کنم صفت اشتیاق تو بر خویش
در آن صفت سختم بگذرد ز وهم و ظنون
(همان: ۵۴۵)

چخیدن

یک دست او قضاست دگر دست او قدر
بیهوده با قضا و قدر کی توان چخید
(همان: ۱۲۶)

چشم داشتن

ماه پیکر سیم ساقی بود ساقی دوش و من
چشم سوی سیم ساق و ماه پیکر داشتم
(همان: ۴۲۴)

فسوس کردن: مسخره کردن

خصمی که بر او فسوس کرد اختر او
او را عملی داد نه اندر خور او
(همان: ۷۰۷)

به کار بردن «ان» زمانی

همیشه تا بود فصل بهاران
همیشه تا بود فصل خزانی
(همان: ۶۳۶)

روی هامون را ز بهر جود او زرین کند
چون برآید بامدادان آفتاب از کوهسار
(همان: ۲۸۲)

گر مهرگان توست خجسته عجب مدار / نوروز تو خجسته تر از مهرگان توست
(همان: ۹۴)

۱۹-۲. حذف یکی از دو حرف هم مخرج که در کنار هم قرار می گیرند یا ادغام آن‌ها:
بتر: بدتر

آفرین گویم ترا و اعدات را نفرین کنم / ز آفرین بهتر ندانم چیز و ز نفرین بتر
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۳۸۲)

۲۰-۲. کاربرد نوعی ماضی نقلی در متون این دوره دیده می شود که نزد ادبا به فعل نیشابوری معروف است:

ابر دیدستی که باران بارد اندر نو بهار / دیده من خون دل را همچنان بارد همی
(همان: ۶۸۰)

۲۱-۲. گاهی به جای «نه» «نی» به کار می برده اند.

هر آن کس کو ترا بیند بپرسد / که این خورشید تابنده است یا نی
(همان: ۶۹۰)

۲۲-۲. آمدن «یای» استمرار در پایان فعل:

آن که تیغ عدل کرد اندر نیام دولتش / تیغ کین اندر هلاکش برکشیدی از نیام
(همان: ۴۲۵)

گر در خور تو بخت نثاری فرستدی / گردون ستارگان کندی بر سرت نثار
(همان: ۴۶۷)

۲۳-۲. فعل دعایی در دیوان وی به وفور یافت می شود:

باد روحانیت نفیس و باد نورانیت دل / باد سلطانیت ارج و باد یزدانیت فر
(همان: ۱۹۳)

آفتابست بنده باد و آسمان باد رام / روزگارت باد چاکر کردگارت باد یار
(همان: ۳۲۱)

سر رایتت باد خورشید سای / سم مرکبت باد گیتی سپر
(همان: ۳۴۲)

۲۴-۲. به کار بردن ضمائر اشاره «این» و «آن» برای تعریف

بنگراین ترکیب مردم بنگر این تقلیب حال / بنگراین تذهیب صورت بنگر این ترتیب کار
(همان: ۳۲۶)

این ملک و این سپه که ترا جمع کرد بخت

وین فتح و این ظفر که ترا داد غیب دان
(همان: ۴۴۲)

۲۵-۲. لا + تا در آغاز مصارع شریطه

تا گل افشان بود هر بهاری / الا تا زرافشان بود هر خزانگی
(همان: ۶۲۳)

الا تا باد دی ماهی همی خیزد پس از تشرین / الا تا فصل تابستان همی خیزد پس از نیسان
(همان: ۵۱۰)

الا تا در مه بهمن بود در خانه ها آبی / الا تا در ماه نیسان بود در دشت ها سوسن
(همان: ۵۲۱)

الا تا در ماه نیسان به بار آید همی بستان / الا تا در مه کانون به کار آید همی کانون
(همان: ۵۵۱)

۲-۱۲۶. یا به جای حرف ندای «ای» و «یا» که جزو خصوصیات سبکی امیرمعزی است و ۱۱۱ بار آن را در دیوان خود به کار برده است.

ایا ستاره خوبان خلخ و یغما
به دلبری دل ما را همی زنی یغما
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۱۳)

ایا سرو قد ترک سیمین قفا
ندیدم به هجران تو جز جفا
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۲۵)

ایا شهی که چو تو کس ندید و کس نشنود
چو تو نباشد در عالم و نه هست و نه بود
(همان: ۱۷۱)

ایا گرفته عراقین را به نوک قلم
و یا سپرده سماکین را به زیر قدم
(همان: ۴۳۱)

۲-۲۷. جمع‌های فارسی که در اوایل با «ان» جمع بسته می‌شدند:

ماهان بزمگاهت در کف گرفته کیوان
مریخ‌وار بسته هر یک میان به جوزا
(همان: ۵)

همچون شب تار زلف خوبان
روز همه ناخوشست و دیجور
(همان: ۳۳۰)

زیان است عشق بتان عاشقان را
ندادست کس عاشقی را امانی
(همان: ۶۲۲)

سرشک ایشان سرخ و رخان ایشان زرد
دهان ایشان خشک و دو چشم ایشان تر
(همان: ۲۵۷)

مگر خزان به رزان نو شریعتی بنهاد
که هست در همه عالم مباح خون رزان
(همان: ۵۳۵)

۲-۲۸. چه چیز بود به جای «چیست»:

چه چیز بود مراد تو از زمان و زمین
که آن نداد ترا خالق زمین و زمان
(همان: ۴۵۸)

۲-۲۹. به و مه به جای بهتر و بزرگ‌تر

به روز رزمش دیبا به آید از آهن
به روز بزمش آهن به آید از دیبا
(همان: ۲۷)

کهنه پهلوانست مه ز بیژن
کمینه مرزبانست به ز گرگین
(همان: ۴۴۷)

۲-۳۰. کم به جای کمتر

باشد کم از فضایل او فضل دیگران
آری به قدر کم ز فرایض بود سنین
(همان: ۴۹۵)

۲-۳۱. کهنه به جای کوچکترین و کمینه به جای کمترین

کهنه پهلوانست مه ز بیژن
کمینه مرزبانست به ز گرگین
(همان: ۴۴۷)

۲-۳۲. آوردن تثنیه‌های فارسی مانند دو زلف، دو لب، دو چشم و ...

نزند چشم شدم پیش آن دو چشم نژند
دو تاه پشت شدم پیش آن دو زلف دو تاه
(همان: ۶۰۰)

مرده از دو لب شیرینت همی زنده شود
در دو لب گویی افسون مسیحا است ترا
(همان: ۶۶۹)

۳۳-۲. تبدیل «او» به «اوی»-گروهی از واژه‌های مختوم به مصوت بلند «او» در این دوره به «اوی» ختم می‌شده است. مانند: روی، موی، بوی،

هر دلیری کو نگرداند ز شیر شرزه روی روی او بر شیر شادروان سلطان سنجرست
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۷۲)

گر چه در عشقشان چو موی شدم در غزلشان همی شکافم موی
(همان: ۶۸۲)

خلقش به صبا بوی دهد در مه نوروز از خار بدان بوی برآید گل احمر
(همان: ۲۹۶)

۳۴-۲. نه در معنی قید نفی

بلند بختا دولت خدای داد ترا نه خاص داد و نه عام و نه خال داد و نه عم
(همان: ۴۱۶)

نه دل به کفر بیالوده و نه لب به شراب نه گوش داده بدان و نه هوش داده به دین
(همان: ۵۵۷)

۳۵-۲. افزوده شدن ضمیر به واژه‌های مختوم به مصوت بلند «آ» یا «او» یا «ای» بی صامت میانجی مانند هواش
هواش جوی و میندیش ویشک پیل بکن ثناش جوی و بنه روی بستر آتش و آب
(همان: ۵۶)

۳۶-۲. «بینی» برای بیان تعجب که ۳۳ بار در دیوان او به کار رفته است

خلد بینی چون کنی در بزمگاه او نظر حشر بینی چون کنی در رزمگاه او نگاه
(همان: ۵۹۹)

۳۷-۲. گوئیا وگفتی به معنی گویی

تو گویی سرشت وی آمد کرم تو گویی حیات وی آمد حیا
(همان: ۲۵)

۳۸-۲. الف در پایان فعل گفت:

گفتا ز کردگار ترا خواستم بقا گفتا ز روزگار ترا خواستم امان
(همان: ۵۰۵)

در دیوان امیرمعزی صفحات ۳۴۲ الی ۳۴۵ و ۵۲۲ تا ۵۲۴ دو قصیده وجود دارد که تمامی ابیات آن دارای این خصیصه سبکی می‌باشد.

۳۹-۲. ترکیب‌هایی که در زبان فارسی با «چونین» آغاز می‌شود با بسامد ۳ بار و «چونان» و «چونان‌که» با بسامد ۱۱ بار در دیوان تکرار شده است. بیشتر با اشباع آمده است.

کجا باشد ملک چونین سزد دستور او چونان کجا باشد پدر چونان سزد فرزند او چونین
(همان: ۴۶۹)

تا ابد شاها به پای و بنده اندر خدمت هر زمان گویم ترا فتحی چنین چونان رسید
(همان: ۱۸۲)

۴۰-۲. تخفیف واژه‌ها در تبدیل مصوت‌های بلند «آ» و «او» و «ای» به مصوت‌های کوتاه دیده می‌شود.

همه پیرامن غزنین به یک ره بر هم افتاده هر آن هندو کجا بودند در قوج و تانیسر
(همان: ۱۸۴)

سخن چه گویم ز سلطانی که با عدلش نیندیشد گوزن از پنجه ضیغم تذرو از چنگل شاهین
(همان: ۴۶۹)

بلند قامت ایشان چو سرو در کشمر بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۲۳۹)

لیکن ننگاریده چنو خامه مانی
لیکن نتراشیده چنو رنده آزر
(امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۲۲۵)

۴۱-۲ حذف «و» در واژه ستوه:

مسکین دلم گر از تو کشیدست صد جفا
یک دم زدن سته نشدست از وفای تو
(همان: ۳۰۶)

۴۲-۲ حذف «همزه» از اول کلمات

اگر سخا و ثنا را شرایط است تویی
جهان فروز و جوانی فزای و جان پرور
(همان: ۳۵۱)

چند خوانند از فریدون و سکندر داستان
کو فریدون گو بین و کو سکندر گو بیا
(همان: ۱۱)

۴۳-۲ تشدید: در شعر امیرمعزی مشدد کردن واژه‌هایی که در اصل تشدید ندارند دیده می‌شود. این تشدید معمولاً در دو جایگاه ظاهر می‌شوند: الف) در حرف آخر واژه مضاف یا صفت یا واژه‌ای که بعد از آن «واو» عطف قرار می‌گیرد:

به روز باشد در پرّ او سپیدی سیم
به شب نماید در بال او سیاهی قار
(همان: ۲۳۱)

جوود تو هست دست میکائیل
فرّ تو هست پرّ روح امین
(همان: ۴۶۰)

شود گشاده و بسته دهان خلق جهان
چو پرّ و بال زند بالعی والابکار
(همان: ۲۳۱)

ب) در یکی از حروف میانی واژه:

ور ببندد نامه بر پای کبوتر دست او
هر کجا پرد کبوتر صید چون شاهین کند
(همان: ۱۳۷)

تا بود پرّنده و برّنده در صورت یکی
تیرتو پرّنده باد و تیغ تو برّنده باد
(همان: ۱۳۷)

۴۴-۲ واژه‌سازی: امیرمعزی، از نظر ترکیب‌سازی، به مرتبه شاعرانی چون فردوسی، مولوی، خاقانی و امثال آنان نمی‌رسد؛ اما از آنجا که او از شاعران بزرگ فارسی و صاحب سبک قرن پنجم است، گروهی از واژه‌های مرکب، اسم یا صفت در سخن او دیده می‌شود که شماری از آن‌ها ساخته و پرداخته ذهن اوست.

تمام این واژه‌ها متناسب با موضوعات شعری اوست که شامل مدح و وصف و تغزل است و خواننده هم با اندکی تأمل این نکته را در خواهد یافت. نمونه‌هایی از واژه‌های مرکب در شعر او عبارت‌اند از:

آب آتش رنگ (۲۳/۴۴۴)، آسمان پیکر (۷/۱۱۷)، آشفته‌رسم (۱۳/۲۵۵)، ابردست (۱۲/۶۰۴)، بدردولت (۵/۵۲)، پرگارشیون (۱۰/۴۲۵)، تیر قلم (۲۵/۲۴۳)، تف آذر (۳/۱۳۸)، حدّ صدق (۱/۴۰۲)، دریادل (۸/۶۸۹)، رامش فزای (۲۸/۲۳۶)، ستاره‌آثار (۱۳/۱۱۱)، شوریده- زلف (۸/۴۰۷)، ناپیدازوال (۲۴/۴۵۴) و....

همیشه تا که بود اختری جهان فرسا
همیشه تا که بود زمین فرسود
(همان: ۱۷۱)

گرفت گونه دینار دشت مینا رنگ
خدایگان جهان سنجر ملوک شکار
(همان: ۱۸۵)

خاتون پاک‌سیرت کاندر سرای دولت
هرگز بزرگتر زو نشست هیچ خاتون
(همان: ۴۹۰)

معز دین خدا خسرو مصاف شکن	نهاده توده کافور کوه مشک آگین (همان: ۵۲۷)
کوه کنون میخ را گرفت به بر در	چادر کافورگون کشید به سر در (امیرمعزی، ۱۳۸۵: ۶۵۹)
بشیر آهنین دندان سپردی مرغزاری را	چو در مرغزار شیر روبه تیز دندان شد (همان: ۶۴۹)
با طبع جود پرور تو سازگار باد	هر می که از پیاله شود در دهان تو (همان: ۵۹۲)
مشک خوار و گوهر افشانست کلک اندر گفت	چون بود گوهرفشان کلکی که باشد مشک خوار (همان: ۲۸۳)
تو خداوند جهان و دشمنان از تو جهان	خواجه از تو شاد خوار و حاسدت نا شادخوار (همان: ۲۶۲)
از اسب بادپایست و از تیغ آب رنگ	آتش فتاده باد در اعدای خاکسار (همان: ۳۱۱)
هر کجا مغفر بود شمشیر او مغفر شکاف	هر کجا جوشن بود شمشیر او جوشن گذار (همان: ۲۱۳)
می ستان از ماه دیبا روی کاندر بوستان	نه چمن دیبا لباس و نه هوا دیبا تنست (همان: ۸۸)
که دید کوه که ماند به باد جنبش او	که دید باد که ماند به کوه پیکر او (همان: ۵۹۳)
جسته ای شکر خدای و کرده ای دین را عزیز	نیک نامی جسته ای شایسته کاری کرده ای (همان: ۵۹۷)
۴۵-۲. افزودن الف به آخر قیدهایی که بیان کثرت و خوشی و جزآن می کند. معمولاً این الف به اسم بعد از آن نیز افزوده می شود:	خوشا پیام وصال تو بر زبان خیال (همان: ۴۰۱)
بسا کسا که همی گفت شیر شرزه منم	کنون ز بیم تو بیچاره تر ز روباه است (همان: ۶۴)
۴۶-۲. فعل دعائی مخاطب از بودن، یعنی بادی، در شعر معزی ۳۱ بار به کار رفته است:	بادی بلند و دشمن تو پست و سرنگون (همان: ۱۹۸)
همچنین است بادنند (به معنی باشند) که ۱۳ بار تکرار شده است:	
۴۷-۲. افعال ساده دو وجهی که به صورت لازم یا متعدی و گاه به هر دو صورت در شعرا و به کار رفته است، مانند سوختن:	گر شمع تویی مرا چرا باید سوخت ور ماه تویی مرا چرا باید کاست (همان: ۶۹۳)
پوشید در بیت ذیل:	
آن سنبل مشکینت که پوشید به سنبل	وان پسته نوشینت که افگند به پروین (همان: ۴۵۲)
۴۸-۲. فعل آری و نیاری، به جای آوری و نیآوری، در شعر معزی فراوان به کار رفته است:	

شیر مردان را دل اندر طاعت آری روز چنگ
نامداران را سر اندر خدمت آری روز بار
(همان: ۲۰۹)

۲-۴۹. الف اطلاق یا اشباع در پایان مصراع یا بیت دیده نمی‌شود.

۲-۵۰. عامل جغرافیا در صور خیال شعر امیرمعزی

نام‌های جغرافیایی که در شعر امیرمعزی به کاررفته بیشتر مربوط است به خراسان و ماوراءالنهر و متصرفات سلجوقیه در هند. گاه‌گاه، به مناسبت‌هایی، از مکان‌های جغرافیایی دیگری نیز نام برده است. بعضی از این نام‌ها، که بیشتر در صور خیال شعر او به کاررفته، همان‌هاست که در شعر دیگر شاعران فارسی نیز دیده می‌شود و آن شهرها یا مکان‌هایی است که، بنا بر خصلتی، نزد شاعران معروف بوده است؛ مانند کشمر که از سرو معروف آن در شعر فارسی مکرر نام رفته است، و ۳ بار در دیوان امیرمعزی به کاررفته است. از این دست است کشمیر ۱۰ بار، فرخار ۴ مورد، خلخ ۱۶ مورد، چگل ۷ بار و ختن ۱۹ مورد که تمامی این موارد برای بیان زیبارویان ذکر شده است. شوشتر ۱۰ بار که موارد کاربرد آن به مناسبت وجود پارچه مشهور در آن خطه بوده است.

گروهی دیگر از اعلام جغرافیایی به مناسبت ذکر جنگ‌ها و سفرهای ممدوح در شعر به کاررفته است یا برای بزرگنمایی قلمرو ممدوح یا وجود اقوام گوناگون در لشکر او یا به مناسبت‌هایی دیگر. اعلام جغرافیایی، بدین مناسبت‌ها، در شعر دیگر شاعران مدیحه‌سرا نیز کم‌وبیش به کاررفته است. تبّ به علت وجود مشک ۷ مورد، چین ۱۱۲ بار به دلیل نقاشان ماهر و لشکرکشی، هند و هندوستان ۷۶ بار و روم ۱۳۷ بار به علت بتکده‌های مشهور و لشکرکشی به آنجا، قندهار ۱۸ مورد، قیروان ۳۲ مورد و حبش ۵ مورد و لشکرکشی به آن ولایات، بغداد ۲۷ بار، سپاهان (اصفهان یا صفاهان) ۲۳ بار، ری ۱۲ بار، قم ۱ بار به دلیل وجود داوران عادل، ترکستان ۲۹ مورد، خوزستان ۳ بار، نیشابور ۴ مورد، سمرقند ۱۳ بار، شام ۴۲ مورد، کرمان ۷ مورد، غزنین ۶۹ بار، بخارا ۱۰ مورد و بدخشان ۱ مورد، مصر ۲۱ مورد، قهستان ۲ مورد، کاشغر ۱۹ مورد، انطاکیه ۱۰ مورد، قسطنطنین ۲۰ مورد و خوارزم ۱۳ بار است.

نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که امیر معزی جزو شاعران صاحب سبک قرن پنجم هجری است. در واژه‌سازی اشتقاقی با توجه به سایر بررسی‌های که در شعر شعرای پیش از وی به عمل آمده است، جایگاه ویژه‌ای دارد. عناصر کهنگی زبان در شعر او کماکان به چشم می‌خورد ولی از شدت آن کاسته شده است. با توجه به کاربرد قصیده که قالب غالب در شعر او به حساب می‌آید، عنصر حماسی جایگاه خود را حفظ کرده است با این تفاوت که واژه‌های مطمئن در شعر او به نسبت دیگر شعرای حماسه‌سرا چه قبل و چه بعد از او کمتر به چشم می‌خورد، این خصیصه نشان از آن دارد که شاعر بیشتر تمایل دارد از زبان ساده برای بیان مقاصد خویش بهره جوید، شاید این خصیصه به علت عدم آشنایی کافی ممدوحانش با زبان فارسی عصر وی باشد به همین علت می‌توان گفت او از زمره شاعرانی است که زبان را به سوی سادگی سوق داده‌اند. همچنین قالب رباعی در شعر او نشان دهنده میل به ایجاز و ساده‌گویی است. از جمله خصوصیات سبکی او استفاده از مناظره‌سرایی و لغزگویی است. امیرمعزی را می‌توان به شهادت دیوانش یکی از بنیانگذاران غزل در ادب فارسی دانست. این ادعا تنها به دلیل آمار غزل‌های وی نیست؛ بلکه از لحاظ داشتن ویژگی‌های غزل نیز می‌توان بر این ادعا استدلال آورد. در غزل‌های وی ستایش خرد دیده نمی‌شود و به جای آن از عشق ستایش می‌شود. در مناظره‌سرایی و لغز نیز شعر وی سرآمد شاعران هم عصر خویش است. آنچه در دیوان امیر معزی دارای بیشترین ارزش است، رعایت ادب و دوری از فساد اخلاقی و زبانی است به گونه‌ای که در سراسر دیوان این شاعر حتی یک بیت نمی‌توان یافت که شاعر در آن کسی یا شغلی را هجو کرده باشد. از لحاظ شعر، یعنی از جهت سبک کلام و شیرینی زبان و فصاحت عبارت و بلاغت معنی با توجه به مقتضیات زمان، معزی یکی از استادان هنرمند زبان فارسی است و شاید در روانی عبارت و استحکام سخن در ادبیات منظوم ما جز دیوان ظهیرالدین فاریابی و کلیات شیخ سعدی نظیری نتوان برای دیوان او یافت تا آنجا که در سراسر این دیوان بزرگ شاید صد کلمه غریب یا ترکیب مشکل موجود نباشد. تأثیرپذیری امیرمعزی از محیط جغرافیایی که در آن زندگی کرده یا در سفرها آن‌ها را مشاهده کرده قابل توجه است. وی، در توصیف‌ها و در صور خیال شعر خویش، از ویژگی‌های جغرافیایی متأثر بوده است.

Abstract

The present study entitled “Language Characteristics of Amir Moezzi’s Poems” is in cognitive field and reading poem of this forgotten poet. Amir Moezzi was a poet of mid fifth and early sixth hejira. In spite of rhetoric, strong and effective language, his poems was important from lyrism development point of view and historical events and analyzing stylistics of Saljouqi era. Amir Moezzi was a style owner poet and his poems indicate his prominent skill. This study tries to investigate the qualitative and linguistic characteristics of this poet and by presenting lots of evidences it showed that judgements of some critics and researchers specially succedents about this poet are not matched with reality and recent studies about this poet and his style are superficial. Most of the researchers neglected salient effects of Moezzi on evolution of ode to sonnet. Based on his Divan Amir Moezzi can be called one of the originators of sonnet in Farsi literature.

Key Words: Amir Moezzi, style, syntax characteristics, conjugational characteristics.

فهرست منابع

- اته، هرمان (۱۳۵۶) تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه و حواشی رضا زاده شفق، تهران: بنگاه و ترجمه نشر کتاب.
- احمدی، احمد (۱۳۸۴) آرمانشهر دینی در پهنه شعر فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- امیرمعزی (۱۳۸۵) کلیات دیوان امیرمعزی، بامقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری، تهران: زوار.
- راوندی، محمد (۱۳۶۴) راحه الصدور و آیه السرور، به تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
- سبحانی، توفیق . (۱۳۸۶) تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات زوار.
- صبور، داریوش (۱۳۷۰) آفاق غزل فارسی، تهران، نشر گفتار .
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸) تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، تهران، فردوس.
- عوفی، محمد. (۱۳۹۱) لباب الالباب، به تصحیح ادوارد جی براون و تصحیحات جدید و حواشی سعید نفیسی، تهران، هرمس.
- محبوب، محمد جعفر (بی تا) سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: فردوس.
- مؤتمن، زین العابدین (۱۳۶۴) شعر و ادب فارسی، تهران: زرین.
- نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۸۸) مجمع النوادر معروف به چهارمقاله، به تصحیح محمد قزوینی و به کوشش دکتر محمد معین، تهران: زوار.